

## فهرست <

- ۹ مقدمه مترجم  
۱۱ قدردانی  
۱۵ مقدمه: از تراژدی تا معنا و انگیزه  
۱۷ معادله انگیزه  
۱۹ تماسی به سوی تراژدی  
۲۶ درد و معنا  
۳۱ [۱] چطور انگیزه را نابود کنیم (کار به مثابه فیلم زندان)  
۳۷ خردکردن انگیزه  
۴۶ کار برای چیست؟  
۴۹ چطور به خودتان انگیزه دهید  
۵۱ [۲] لذت (حتی فکرکردن به) ساختن یک چیز  
۵۴ ساخته زیبای من  
۵۷ مصرف‌کننده سازنده  
۵۹ خانه، خانه عزیز  
۶۱ بچه‌ها و ایده‌ها  
۶۲ اهمیت هویت  
۶۷ [۳] پول مریخی، پیتزای ونوسی و تحسین عطاردی  
۶۹ مقررات عقلایی  
۷۰ آزمایشی در اینترنت  
۷۴ واقعاً چه چیز ما را برمی‌انگیزاند؟  
۷۷ هی، آقای رئیس، پس پاداش خودت چی؟  
۷۷ نادیده‌گرفتن انگیزه باطنی  
۸۰ بیا و به مامان پول نده  
۸۱ قدرت روابط  
۸۳ لذت روابط بلندمدت

از مارکس تا اسمیت و...	۸۵
ارزش حسن نیت	۸۷
بیابید اول همه وکلارا بکشیم	۹۲
پروبال دادن به حسن نیت	۹۵
[۴] در باب مرگ، روابط و معنا	۹۷
جاودانگی نمادین و نیاز به معنا	۹۹
وصیت نائومی	۱۰۱
اشتیاق عجیب ما به پس از مرگ	۱۰۳
[سخن آخر] پاسخ به مسئله بنیادین	۱۰۷
پی نوشت ها	۱۱۵

## مقدمه مترجم

آشنایی من با این کتاب، مثل بیشتر دیگر اتفاقات مهم زندگی، اتفاقی بود. روزی که میان کتاب‌های جدید حوزه‌های اقتصاد رفتاری و شناختی (حوزه‌های مورد علاقه‌ام) می‌گشتم، ناگهان به این کتاب و نام آشنای دن آریلی برخورددم. آریلی یکی از اولین کسانی بود که سال‌ها پیش جرعه علاقه به مباحث رفتاری را در وجود من زده بود. آن زمان، دیدن ویدئویی از او درباره اقتصاد رفتاری در سایت TED و توضیح او از آزمایش‌های جذاب انجام شده در این حوزه مرا برای اولین بار با این شاخه از علم آشنا و به دنیای پراز شگفتی آن وارد کرد.

آریلی، که در حال حاضر استاد روان‌شناسی و اقتصاد رفتاری در دانشگاه دوک است و سال‌ها در دانشگاه ام. آی. تی تدریس کرده است، یکی از پیشروان اقتصاد رفتاری به حساب می‌آید. آثار آریلی هم مورد توجه جامعه دانشگاهی، هم جامعه تجاری و هم افراد عادی قرار گرفته است. این استقبال به اندازه‌ای بوده است که سه کتاب او، همچنان بعد از گذشت چند سال، در میان پرفروش‌ترین آثار وب‌سایت آمازون در حوزه اقتصاد و کسب و کار قرار دارد. دلیل این استقبال شاید این باشد که آریلی یافته‌های علمی را در چارچوبی مرتبط با دنیای کسب و کار مدرن و البته لابه‌لای داستان‌ها و روایت‌های جذاب ارائه می‌دهد و

---

1. Dan Ariely

2. TED

باعث می‌شود که هر خواننده‌ای، با هر پیشینه و سلیقه‌ای، از خواندن آثارش لذت ببرد. البته، در این میان، نباید از جذابیت ذاتی علوم رفتاری نیز غافل شد.

علم اقتصاد در میان همه علوم به علم ملال‌آورا مشهور است و در مقابل، مرسوم شده که به اقتصاد رفتاری علم ناملال‌آورا (!) می‌گویند. دلیل این ناملال‌آوری موضوعات جذاب و همین‌طور روش‌های جالب توجهی است که این علم و سایر علوم رفتاری برمی‌گزینند. در میان این موضوعات جذاب، دن آریلی در این کتاب به موضوع بنیادی انگیزه پرداخته است، موضوعی که خرد و کلان اقتصاد و البته خرد و کلان زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. انگیزه، به عنوان عاملی پنهان، تقریباً در تمام کارها و حرکات ما نقش داشته و مثل یک نیروی محرکه روحی ما را بر آن می‌دارد که سختی‌ها و ناخوشی‌ها را برای رسیدن به هدفی والاتر تحمل کنیم.

شناخت عناصر تشکیل دهنده، تقویت‌کننده و مخرب انگیزه باعث می‌شود که دیدگاه ما درباره بسیاری از جنبه‌های زندگی شخصی، اجتماعی و کاری مان تغییر یابد و بتوانیم، بدون متحمل شدن هزینه‌ای گزاف، بهبودی قابل توجه در همه این جنبه‌ها ایجاد کنیم. مهم‌ترین اصل در هدایت و مدیریت هر پدیده (چه در زندگی شخصی، چه در روابط اجتماعی و چه در روابط کاری) شناخت عناصر هدایت‌کننده آن پدیده و کنترل آن‌هاست. به این ترتیب، در حالی که ناگفته پیداست که انگیزه از مهم‌ترین عناصر هدایت‌کننده رفتارهای مختلف ماست، شناخت آن باعث می‌شود بتوانیم بسیاری از رفتارهایمان را در سطوح مختلف ارزیابی و اصلاح کنیم.

البته نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که این کتاب، برعکس کتاب‌های زردی که معمولاً در بازار فراوان یافت می‌شود، ادعای شناخت کامل انگیزه و عوامل مؤثر بر آن را، آن هم در مدت زمانی کوتاه، ندارد. برعکس، طبق گفته آریلی، انگیزه مانند جنگلی است پر از گیاهان و حیوانات ناشناخته که ما تازه در ابتدای مسیر درک آن هستیم. البته باید گفت که، باز هم برعکس کتاب‌های زرد بازاری، آنچه در

این کتاب ارائه می‌شود نه یک سری کلیات، بلکه یافته‌هایی براساس آزمایش‌ها و پژوهش‌های علمی است که اتفاقاً استفاده از این یافته‌ها می‌تواند بسیار راهگشا باشد. به این ترتیب، در این کتاب، و البته همه کتاب‌های قابل اعتماد و علمی، نباید به دنبال یک فرمول ساده و واحد برای شناخت انگیزه باشید، بلکه می‌توانید امیدوار باشید که، با درک نکات و یافته‌های گفته شده و استفاده از آن با توجه به شرایط شخصی و شغلی‌تان، زندگی و کسب و کارتان را بهبود دهید.

آریلی در این کتاب، به رسم تمام دیگر مجموعه کتاب‌های تد، با رعایت ایجاز و اکتفا، به ایده‌ای عظیم پرداخته است. هرکدام از کتاب‌های تد بایک یا چند سخنرانی تد مرتبط است و در واقع، جایی که سخنرانی تمام می‌شود، کتاب شروع شده و به شرح و بسط موضوع به شکلی عمیق‌تر و مفصل‌تری پردازد. در مورد این کتاب نیز سخنرانی مشخصی در سایت زد وجود دارد که با جست‌وجوی نام آریلی به سادگی به آن دسترسی خواهید داشت.

این کتاب یکی از سه کتابی است که انتشارات تد به عنوان مجموعه ذهن کسب و کار<sup>۱</sup> منتشر و انتشارات ترجمان نیز اقدام به انتشار هر سه کتاب به زبان فارسی کرده است. این سه کتاب، که برآمده از ذهن سه چهره سرشناس دنیای کسب و کار مدرن است، هرکدام از یک منظر، دیدگاهی تخصصی درباره شرایط اقتصادی و کاری امروز را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و به او کمک می‌کند که در هر جایگاهی که هست، ضمن شناخت بیشتر از محیط کسب و کار پیرامونش، نکات لازم برای پیشرفت شخصی و کاری را در این محیط بیاموزد. این کتاب‌ها را می‌توان ترکیبی خوشایند از کتاب‌های علمی و کتاب‌های جذاب بازاری دانست، که نه مانند کتاب‌های علمی خشک‌اند، نه مانند کتاب‌های بازاری بی‌ارزش. در مقابل، مانند کتاب‌های علمی، پر از یافته‌های قابل اعتمادند و مانند کتاب‌های بازاری جذاب و خواندنی.

اما درباره ترجمه این اثر باید بگویم که تمام تلاشم را به کار بسته‌ام تا، با رعایت امانت داری کامل، لحن نوشتار نویسنده را به صورتی به زبان فارسی برگردانم که آن لذتی که از خواندن متن انگلیسی به خواننده دست می‌دهد در نسخه فارسی نیز بازتاب یابد. امیدوارم خواندن این کتاب شناخت ما از طبیعت شکننده و درعین حال بسیار تأثیرگذار انگیزه را افزایش دهد و باعث شود که دیدگاهمان نسبت به خودمان، خانواده‌مان و همکارانمان به شکلی تغییر کند که هم معنای بیشتری از زندگی دریافت کنیم و هم معنای بیشتری به زندگی دیگران ببخشیم. شک ندارم که این کتاب، همان‌طور که برای خود من حاوی نکات بسیار ارزنده‌ای بود، برای دیگر خوانندگان، در هر جایگاه شغلی و اجتماعی‌ای که باشند، بسیار اثربخش و کاربردی خواهد بود. این اثربخشی، به خصوص برای مدیرانی که اقداماتشان انگیزه افراد زیادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مهم خواهد بود. علاوه بر این، آرزوی شخصی‌ام این است که خواندن این کتاب باعث شود حتی فقط چند نفر به حوزه‌های رفتاری و شناختی به عنوان حوزه‌های پیشرو در بررسی ذهنیات، روحیات و رفتارهای انسان علاقه‌مند شوند و در جهت پیشبرد این علوم در کشورمان حرکت کنند، علمی که بسیاری از کشورهای پیشرفته، با نهایت توان مالی و انسانی، در حال پیش‌روی در آن هستند و در کشور ما هنوز نوپاست و علاوه بر منابع مالی و بیش از آن نیازمند افکار و دیدگاه‌های جدید و متفاوت است.

در نهایت، لازم می‌دانم از آقای سجاد سرگلی، که زحمت ویرایش و همچنین مدیریت تولید این کتاب را متحمل شدند، تشکر کنم، و همین‌طور از مدیر مؤسسه ترجمان علوم انسانی، آقای مرتضی روحانی و مدیر انتشارات ترجمان آقای سیداحمد موسوی خوئینی. و عمیق‌ترین سپاس‌هایم را نثار پدر و مادرم کنم، که انگیزه یادگرفتن و یاددادن را در وجود من پروراندند، و همسر، که بدون همراهی و همفکری‌اش ترجمه این اثر ممکن نبود.

سیدامیرحسین میرابوطالبی

خرداد ۱۳۹۶

## قدردانی

پژوهش تلاشی جمعی است و موفقیتش به تعداد زیادی از همکاران و همراهان وابسته است. در طول این سال‌ها این شانس را داشته‌ام که با افراد باهوش، خلاق و سخاوتمندی کار کنم که هم‌زمان آن‌ها را دوست خود می‌دانسته‌ام. پژوهش‌های توصیف‌شده در این کتاب تا حد زیادی حاصل ابتکار و بصیرت آن‌هاست و هرگونه خطا و کاستی مربوط به من است. علاوه بر این، پژوهش نیازمند افرادی است که در فرایند پژوهش سخت کار کنند، و، به همین دلیل، باید از گروه فوق‌العاده‌ای که در مرکز بازاریابی پیشرفته<sup>۱</sup> در دانشگاه دوک با من همکاری کردند سپاسگزاری کنم.

همین‌طور باید سپاسگزار جیم لاورین، مدیر برنامه‌هایم، مگان هوگرتی، دست راست و چپم برانوین فرایر راهنمای نوشتنم، و ویراستارم میشل کوئینت باشم. همچنین تشکر می‌کنم از همه افرادی که بلندنظرانه در آزمایش‌های ما شرکت کردند. آن‌ها به ما کمک کردند که درکمان از کارهای درست، کارهای غلط و نحوه بهبود شرایط نامساعدمان را ارتقا دهیم. و در آخر باید بگویم که با کمک همسر، سومی، و دو فرزندم، آمیت و نتا، چیزهای زیادی درباره معنا و خشنودی آموختم. می‌دانم که چیزهای زیادی است که هنوز باید بیاموزم، و عهد می‌کنم همچنان به تلاشم ادامه دهم.





مقدمه

## از تراژدی تا معنا و انگیزه

در باب پیچیدگی انگیزه، و یک داستان شخصی

ما همگی مدیرعامل زندگی خود هستیم. کلی تلاش می‌کنیم تا به خودمان بقبولانیم که هرروز از خواب بلند شویم و کاری را که برعهده داریم انجام دهیم. علاوه بر این، سعی می‌کنیم افرادی که برای ما و با ما کار می‌کنند، کسانی که از ما چیزی می‌خرند یا با معامله می‌کنند، و حتی کسانی که ما را کنترل می‌کنند تشویق کنیم. این کار را در زندگی‌های شخصی مان هم انجام می‌دهیم: بچه‌ها از سنین بسیار پایین سعی می‌کنند والدینشان را به انجام کارهایی وادار کنند («بابا، من خیلی می‌ترسم. خودم نمی‌تونم این کار رو بکنم.» یا «همه بچه‌های دیگه اسنپ‌چت دارند.») و البته، هرکدام به اندازه‌ای موفق به متقاعد کردن والدینشان می‌شوند. در بزرگسالی نیز تلاش می‌کنیم افرادی را که برایمان مهم هستند به انجام کارهای موردنظرمان ترغیب کنیم («عزیز دلم، امروز خیلی روز سختی داشتیم. ممکنه لطفاً بچه‌ها رو بخوابونی و ظرف‌ها رو بشوری؟»). ما سعی می‌کنیم کاری کنیم که فرزندانمان اتاقشان را مرتب کنند و تکالیفشان را انجام دهند. تلاش می‌کنیم همسایگانمان را برآن داریم که پرچینشان را تمیز کنند یا در مراسم محلی نقشی را برعهده بگیرند.

شغل رسمی مان هرچه باشد، ما همگی به عنوان انگیزاننده‌های نیمه وقت مشغول کاریم. اما دربارهٔ انگیزه<sup>۲</sup>، که نقشی چنین کلیدی در زندگی‌هایمان دارد، واقعاً چه می‌دانیم؟ به واقع، از نحوهٔ کارکردش در زندگی‌هایمان چه می‌فهمیم؟ فرضی که دربارهٔ انگیزه وجود دارد این است که انگیزه تحت تأثیر پاداش‌های ملموس و بیرونی است. «فلان کار رو بکن، در مقابلش فلان چیز رو بگیر.» اما اگر در واقع حکایت انگیزه بسیار ظریف‌تر، پیچیده‌تر و مسحورکننده‌تر از فرض‌های سادهٔ ما باشد، چه؟

این کتاب به کاوش در جنگلِ واقعیت انگیزه می‌پردازد و بی‌خبری ما از شگفتی‌ها و پیچیدگی‌های آن را به تصویر می‌کشد. امید من این است که، برخلاف برداشت مرسوم، که انگیزه را خیلی ساده در حد معادلهٔ «موشی به دنبال پنیر» می‌پندارد، بتوانم زوایای پنهان این جهان زیبا، عمیقاً انسانی و از نظر روانی پیچیده را روشن کنم. انگیزه جنگلی است پراز درختان درهم‌تنیده، رودخانه‌های کشف نشده، حشره‌های خطرناک، گیاهان عجیب و غریب و پرزده‌های رنگارنگ. این جنگل پراز چیزهایی است که فکر می‌کنیم خیلی اهمیت دارند، اما در حقیقت اهمیت زیادی ندارند، و مهم‌تر از آن، این جنگل پراست از جزئیات غیرمعمول بسیار مهمی که یا به‌طور کامل نادیده‌شان می‌گیریم یا فکر می‌کنیم اهمیت چندانی ندارند.

انگیزه دقیقاً چیست؟ این کلمه در دیکشنری آنلاین مریام-وبستر این‌طور معنی شده است: «کنش یا فرایندی که به انسان دلیلی می‌دهد برای انجام یک کار»<sup>۳</sup>؛ همچنین «حالت اشتیاق برای کنش یا انجام کار»<sup>۴</sup>. به این ترتیب، این کتاب دربارهٔ چیزی است که باعث می‌شود برای انجام کارهایمان مشتاق باشیم؛

---

1. motivator

2. motivation

3. the act or process of giving someone a reason for doing something

4. the condition of being eager to act or work

درباره دلیل کارکردن با تمام وجود برای چیزی که ممکن است در ظاهر بی‌اجر و مزد به نظر برسد؛ این کتاب همچنین از نیاز مبرم مدیران به فهم بهتر واقعیتی سخن می‌گوید که باعث می‌شود کارکنان خود را وقف کار کنند، و، علاوه بر این، اقداماتی را به مدیران پیشنهاد می‌دهد که اجرایشان می‌تواند احساس رضایت و تعهد همه کارکنان به کارشان را افزایش دهد. این کتاب درباره برقراری ارتباطی عمیق‌تر با کارمان، با نتیجه تلاش‌هایمان، با دیگران و البته با خودمان است. دست‌آخر، این کتاب درباره آن چیزی است که قبل از مرگ از زندگی می‌خواهیم.

### معادله انگیزه

انگیزه (به این معنا که کاملاً درگیر تمام کردن یک کار باشی) بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که در نگاه سوم (!) به نظر می‌رسد. برای اینکه پیچیدگی انگیزه را بهتر درک کنید، تصور کنید می‌خواهید معادله‌ای بنویسید که تمام عناصر اساسی انگیزه را در خود داشته باشد. آن معادله احتمالاً چیزی شبیه این می‌شود:

انگیزه = پول + دستاورد + رضایت + هدف + احساس پیشرفت + تأمین  
 بازنشستگی + توجه به دیگران + میراثی که از شما می‌ماند + تعداد بچه‌های  
 کوچکی که دارید + احساس غرور + همه عناصر دیگر

قطعاً پول بخش مهمی از این معادله است، اما این معادله شامل فهرستی بلندبالا از عوامل مختلف از جمله دستاورد، رضایت، هدف، احساس پیشرفت و روابط با همکاران نیز هست.

چند دقیقه به کار خودتان فکر کنید. اگر این معادله را برای خودتان می‌نوشتید، نقشی که پول در مقایسه با دیگر عوامل در انگیزه شما بازی می‌کرد چقدر بود؟ عواملی مانند دستاورد، رضایت، هدف، احساس پیشرفت، تأمین بازنشستگی، توجه به دیگران، میراثی که از شما می‌ماند و جایگاهتان چه تأثیری در انگیزه شما دارند؟



همان طور که می بینید، این فهرست بلندبالاست، عناصر بسیاری دارد و ما درک کاملی از انواع و اقسام مشوق‌هایی که ما را تهییج می‌کند نداریم، و تازه دانشمان درباره نحوه تعامل و ترکیب این مشوق‌ها برای ساختن چیزی به نام «انگیزه» از آن هم کمتر است. معادله انگیزه شامل عناصری است که به نظر می‌رسد ربط چندانی به لذت ندارند. در حقیقت، یکی از اعجاب‌انگیزترین موضوعات در این حوزه این است که انگیزه، اغلب، ما را به سوی دستاوردهای مشکل، چالش‌برانگیز و دردآور هدایت می‌کند. این جنبه انگیزه برای من بیش از دیگران جالب و مهم است، چراکه یکی از چالش‌برانگیزترین تجربه‌های زندگی‌ام بود که در نهایت به من کمک کرد ریشه عمیق و به شدت پیچیده انگیزه را مشاهده کنم. بگذارید داستانش را برایتان تعریف کنم.

### تماسی به سوی تراژدی

تابستان چند سال پیش بود که وقتی داشتم با چند نفر از دوستان قدیمی‌ام شام می‌خوردم، موبایلم زنگ خورد. آن طرف خط، خانمی که نمی‌شناختمش گفت که شماره من را از یکی از آشنایان مشترکمان گرفته است. او از من خواست که در زودترین زمان ممکن سری به بیمارستان محلی بزنم. آن آشنا درباره جراحی که در زمان نوجوانی به من وارد شده بود می‌دانست و با خود فکر کرده بود که می‌توانم توصیه‌های سودمندی به بهترین دوستش داشته باشم، دوستی که در این کتاب اسمش را می‌گذارم «آلیس». من، به دلایلی که کمی بعد خواهید فهمید، به شدت از بیمارستان‌ها متنفر بودم، اما انگیزه‌ام برای کمک به بیزاری‌ام از بیمارستان می‌چربید. نمی‌توانستم این درخواست را رد کنم. دوستانم را رها کردم و راه بیمارستان را در پیش گرفتم.

زمانی که در آنجا با آلیس ملاقات کردم، متوجه شدم که او و خانواده‌اش به تازگی مصیبتی عظیم را از سرگذرانده‌اند: دو تا از بچه‌های نوجوان آلیس به شدت

دچار سوختگی شده بودند. این مادر درمانده، بعد از اینکه آن قدر که در توانش بود جراحات وارد شده به آن‌ها را برابم توضیح داد، از من پرسید که باید به بچه‌هایش درباره جراحاتشان چه بگوید. آن‌ها با آن درد وحشتناک و ترسی که داشتند میان هوشیاری و بیهوشی معلق بودند. آلیس می‌خواست بفهمد که آن‌ها درباره جراحاتشان چه می‌خواهند بدانند، درباره درمان‌های پیش‌رویشان و درباره مسیرشان به سوی بهبود. او همچنین درباره چیزهایی پرسید که آن‌ها نمی‌خواهند بدانند.

او این سؤال‌ها را به این خاطر از من پرسید که داستان من را شنیده بود. سال‌ها پیش، زمانی که نوجوان بودم، تقریباً هفتاد درصد بدنم طی یک حادثه سوخت. حدود سه سال را در بیمارستان گذراندم و در آن مدت، تحت درمان‌ها و عمل‌های جراحی بسیاری قرار گرفتم، و شرایطم بسیار شبیه شرایط بچه‌های آلیس بود.

\*\*\*

نمی‌دانستم چطور باید پاسخ سؤال‌هایش را بدهم، اما نهایتاً تلاشم را کردم تا خودم را به آن روزهای بیمارستان برگردانم. صداها را به یاد آوردم، و وزوز و بوق‌های دستگاه‌ها، تجهیزات، درد، و صدای ترس‌هایم. نهیب اصطلاح «آقای درد» در سرم پیچید، نامی که زمانی کارکنان بیمارستان روی من گذاشته بودند و احتمالاً معنی‌اش این بود که من به شدت غرق درد بودم. همه چیز با درد تعریف می‌شد و هیچ چیز دیگری وجود نداشت، نه گذشته‌ای و نه آینده‌ای. فقط درد آن لحظه بود و دیگریچ.

یکی از خاطراتی که از آن روزهای اولیه در بیمارستان به یادم آمد برداشتن روزانه بانداژها بود. چون من پوستی نداشتم، بانداژها به گوشت تنم می‌چسبید. پرستاران بانداژها را می‌کنند و سپس گوشت جراحات دیده را مالش می‌دادند تا بافت مرده از بین برود و خون‌ریزی را مشاهده کنند، نشانه‌ای که مشخص می‌کرد بافت زیرین زنده است. سپس، روی زخم‌ها پماد می‌زدند و دوباره بدنم را بانداژ می‌کردند. روز بعد، دوباره همین آتش بود و همین کاسه. این فرایند زجرآور دوباره و دوباره تکرار می‌شد. تنها روزهایی از این شکنجه خلاص می‌شدم که

عمل جراحی داشتم و گاهی هم روز بعد از عمل. وای که چقدر مشتاق عمل جراحی بودم، نعمت بیهوشی و چند روز بازیابی بعد از آن.

خاطره برداشتن بانداژها را با آلیس در میان نگذاشتم، اما به او گفتم که وقتی در آن بیمارستان بودم، می خواستم معنای همه سروصداها و بوق های دور و برم را بدانم. می خواستم ضربان قلب و فشارخونم را بدانم. می خواستم سطح اکسیژن خون، عملکرد ریه ها و چیزهایی از این دست را بدانم. می خواستم بدانم کدام صداها به این معنی است که بدنم خوب کار می کند و کدام صداها نشان می دهد که مشکلی به وجود آمده است. همین طور می خواستم بدانم که این درد تا کی ادامه خواهد یافت، کدام رویه های درمانی باعث افزایش درد می شود و کدام یک درد را کاهش می دهد. شاید در ظاهر این طور به نظر برسد که می خواستم از آنچه بر من می گذشت اطلاع داشته باشم، اما خواسته واقعی ام، درست برعکس تجربه تقریباً بی حرکت بودن در تخت بیمارستان، این بود که قدری احساس کنترل روی اوضاع اطرافم داشته باشم. قبل از اینکه بروم، همه این چیزها را به آلیس گفتم.

\*\*\*

چند روز بعد، آلیس زاری کنان با من تماس گرفت. او از من خواست که به بیمارستان بروم. زمانی که به آنجا رسیدم، به من گفت که یکی از بچه هایش همین الان از دنیا رفته است. او از من پرسید که آیا باید به پسر دیگرش (که نامش را «بیل» می گذارم) چیزی درباره مرگ برادرش بگویند یا نه. واقعاً نمی دانستم چه بگویم، اما باز هم تلاش کردم خودم را به آن دوران بازگردانم. سعی کردم به این فکر کنم که در آن دنیای درد و سختی، دنیای رفت و آمد میان هوشیاری و بیهوشی، دنیای دستگاه ها و لوله ها و شلنگ ها، دنیای توهمات و مسکن ها، چطور می توانستم با چنین خبری کنار بیایم. نمی توانستم درک کنم چطور ممکن است کسی بتواند غم از دست دادن یکی از اعضای خانواده اش را با وجود آن همه آشفتنگی و درد تحمل کند. به همین دلیل هم به او توصیه کردم تا زمانی که ممکن است این خبر را از پسرش پنهان کند.